بازتاب باورهای اساطیری رستنی‌ها در شاهنامهٔ فردوسی

سید کاظم موسوی*

دانشیار دانشگاه شهرکرد

غلامحسین مددی**

چکیده

شاهنامه **آیینه‌ای تمام‌نما از هویت و باورهای کهن ایرانیان در گذشته‌های دور تا پایان دورهٔ ساسانیان است. بسیاری از باورهای کهن ایرانی در هر سه بخش این شاهنامه به‌ویژه در دورهٔ اساطیری و حماسی تجلی یافته است. رستنی‌ها، پدیده‌هایی هستند که در اسطوره‌ها و باورهای توتمی و آنیمیسمی ـ که شکل‌هایی از دین‌های ابتدایی‌اند ـــ نقش درخور تأملی دارند. بازتاب این باورها را که گاه با اساطیر دیگر اقوام مشترک است در** ***شاهنامه*** **می‌توان یافت. پرستش رستنی‌ها و اعتقاد به تبار نباتی انسان که در میان اقوام مختلف دیده می‌شود در شاهنامه نیز نمود دارد. همچنین بعضی از شخصیت‌های شاهنامه ایزدنبات‌هایی هستند که شکل زایش و مردن آن‌ها مشابه نمونهٔ اساطیری آن‌هاست. در حقیقت این شخصیت‌ها صورت پیکرگردانی‌شدهٔ ایزدنبات‌های اساطیری هستند.**

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، اساطیر، رستنی‌ها، طبیعت.

---

* mousavikazem@yahoo.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات فارسی

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۲/۸ **تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۱۰/۶**

مجلهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال ۱۸، شماره ۶۷، بهار ۱۳۸۹

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

مقدمه

رستنی‌ها جلوه‌های مقدّسی از طبیعت هستند که با بشر پیوند دیرینه‌ای دارند. گره‌خوردگی زندگی انسان با رستنی‌ها و تکرار رستاخیز نباتی سبب پیدایش بعضی از باورهای اساطیری می‌شود که در بسیاری از اقوام مشترک است. در باورهای اساطیری انسان و نبات یکی می‌شوند و انسان، تباری نباتی می‌یابد. برای نمونه بعضی از مردمان آفریقا معتقدند نیاکان آنان از درخت زاده شده‌اند (ر.ک پارنیدر، ۱۳۷٤: ۵۸). همچنین در بسیاری از باورهای کهن دیده می‌شود که انسان قابلیت برگشت به صورت نخستین یعنی صورت نباتی را دارد. در بعضی از روایات اساطیری گاه شخصیتی در وجود یکی از گیاهان رسخ می‌شود و روح انسان در وجود گیاه (اغلب درخت وگل) که صورت نخستین اوست، به حیات ادامه می‌دهد، آن‌گونه که از خون «آتیس» بنفشه و از خون آدونیس گل سرخ و شقایق و از پیکر «ازپریس» گندم وگیاهِ «Maat» و نیز همهٔ انواع گیاهان روییدند (واحددوست، ۱۳۸۷: ۳٤۳).

تقدّس رستنی‌ها

جلوه‌های مختلف نباتی قداست خاصی در زندگی بشر دارند. آن‌ها با فرا رسیدن بهار از دل خاک بیرون می‌آیند، می‌بالند، بارور می‌شوند و در موسم سرما کم‌کم به زردی می‌گرایند و جان می‌سپارند. بشر با دیدن تکرار این پدیده که رستاخیز نباتی است، توانی فرا انسانی برای رستنی‌ها متصوّر می‌شود. «رفتار فصلی درختان برگ‌ریز، نوعی نظام نمادهای دوری را منعکس می‌کند که تمثیل از زندگی و ولادت دوباره است» (گرین، ۱۳۸۲: ٦٤). گیاهان قادرند زندگی کنند، بمیرند و دوباره زنده شوند. زنده‌شدن دوبارهٔ رستنی‌ها سبب می‌شود انسان ابتدایی آن‌ها را چون خدایان، نامیرا بداند، از این‌رو گاه به شکل خدایان در میان اقوام مختلف تقدّس می‌یابند و مورد ستایش قرار می‌گیرند. برای نمونه هوم ایزدنباتی است که در اساطیر غیر ایرانی نیز می‌توان شاهد

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

پرستش آن بود. «هندیان خدایی را به نام سومه و ایرانیان هئومه (هئومه و بعدها هوم نوشته می‌شد) گرامی می‌داشتند» (مرکلباخ، ۱۳۸۷: ۲۳۸). از سوی دیگر گیاهان به‌ویژه درختان در عین این‌که ریشه در زمین و پیوندی ناگسستنی با آن دارند، سر به آسمان برافراشته‌اند. درختان پیوند مشترک بین زمین و آسمان هستند و قداستی به اندازهٔ قداست زمین و آسمان می‌یابند.

تقدّس و ستایش نمودهای رستنی در متون کهن

عالی‌ترین نمودهای تقدّس نباتی را می‌توان در گیاه هوم یافت. هوم گیاه مقدّسی است که یک یشت به آن اختصاص یافته است. در هوم‌یشت، هوم با ویژگی‌های ایزدی ستایش می‌شود که می‌تواند دلیلی بر قداست آن باشد. هوم، راستی، نظم و درستی را می‌افزاید. همچنین سبب بی‌مرگی می‌شود و جاودانگی می‌آورد. در هوم‌یشت آمده است: «هوم، نوشیدنی گیتی‌افزای را می‌ستاییم. هوم دوردارندهٔ مرگ را می‌ستاییم... هم افزایندهٔ اشه را درود می‌فرستیم» (*اوستا*، هوم‌یشت، بند یکم و دوم).

در دیگر یشت‌ها نیز دربارهٔ هوم سخن رفته است. هوم در *مهریشت* و *بهرام‌یشت* ستوده می‌شود. هوم نیرودهندهٔ درمان‌بخش، نگهدار تن و نگاهبانی خوب است. کسی‌که شاخه‌ای هوم داشته باشد در جنگ پیروز می‌گردد. آن‌که هوم را می‌ساید، پاداش می‌یابد. تأثیر هوم در نیروافزایی، درمان‌بخشی و برتری‌یافتن در جنگ‌ها نشان از توانایی ایزدی هوم دارد. ستایش هوم در اغلب قسمت‌های *اوستا* دیده می‌شود. در *هات‌ها* به‌ویژه در هات نهم تا یازدهم به ستایش هوم پرداخته شده است. در هات نهم، هوم در قالب مردی نیکوپیکر با جانی تابناک حاضر می‌گردد و ضمن معارفه‌ای با زرتشت خود را دوردارندهٔ مرگ معرّفی می‌کند. از زرتشت می‌خواهد همواره در جست‌وجوی او باشد، او را بستاید و از او نوشابه‌ای فراهم کند. هات نهم به معرّفی افشرندگان هوم می‌پردازد. «یونگهان» نخستین کسی است که از هوم نوشابه‌ای می‌سازد

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

و پاداش او در قبال این کار، پسری به نام جمشید است که به او داده می‌شود. «آبتین» دومین فرد است. هوم برای پاداش، فریدون، نابودکنندهٔ اژی‌دهاک را به او می‌بخشد. «اترت» سومین افشرندهٔ هوم است که پاداش او «اورواخشیه» و «گرشاسب» است. «اورواخشیه» داوری دادگزار و «گرشاسب» جوانی قوی و گرزبردار است. او از کشندگان اژدهاست. چهارمین افشرندهٔ هوم «پورشسب» است که «زرتشت» به او عطا می‌شود.

خواسته‌های زرتشت از هوم نشان از توان ایزدی او دارد. تندرستی، زندگی دیرپای، کام‌روایی، دلیری، خرسندی و پیروزی در جنگ از خواسته‌های زرتشت است که بی‌شک گستردگی قدرت هوم را نیز می‌توان از این خواهش‌ها دریافت.

هوم، ایزدنباتی است که قادر است پسران نامور و فرزندان «اشون» چون «فریدون» و «زرتشت» به ستایندگان خود بدهد. او هر کس را که به دلخواه نسکی بخواند، پاکی و فرزانگی می‌بخشد و به دختران، شوهرانی شایسته و پیمان‌شناس می‌بخشد (ر.ک *اوستا*، یسنه، هات نهم). در هات دهم علاوه بر ویژگی‌های هوم به توصیف ظاهر آن نیز پرداخته می‌شود. هوم زردرنگ است و در کوه‌ها می‌روید و گاه در ژرفای دره‌ها و کرانه‌های رودها نیز دیده می‌شود؛ امّا از فحوای کلام چنین برمی‌آید که موطن اصلی هوم البرزکوه است که در آن‌جا به شکل‌های گوناگون می‌روید و به وسیلهٔ مرغی پاک و آزموده در هر سو به‌خصوص در میان ستیغ کوه‌هایی چون کوه «اوپایری سئن» [برتر از شاهین یا سیمرغ] پراکنده می‌شود.

هوم در هات دهم درمان‌کنندهٔ تن مردم معرّفی می‌شود. ستایش آن سبب درمان تن می‌شود و شراب هوم سبب سرخوشی و سبکی تن می‌گردد. اجرای مناسک برای هوم و خواندن سرود درمان هوم، همهٔ پلیدی‌ها و آلودگی‌ها را از بین می‌برد. نوشابهٔ هوم می‌تواند هزار دیو را از پای درآورد.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

ارزش هوم سبب می‌شود هر افزاری که با انجام مناسک هوم ارتباط دارد ارزشی والا و درخور ستایش یابد. در هات دهم ابرها، هاونی که شاخهٔ هوم در آن ساییده می‌شود، بارانی که سبب رویش هوم در چکاد کوه‌ها می‌گردد و زمینی که دربرگیرندهٔ هوم است، ستوده می‌شود (ر.ک *اوستا*، یسنه، هات دهم). از نمودهای دیگر نباتی که در *اوستا* ستوده می‌شود «بَرسَم» است. برسم «در آیین زردشتی عبارت است از شاخه‌های باریک و بریده از درخت گز یا انار که هر یک از آن‌ها را «تای» یا «تاک» گویند. این شاخه‌ها را ضمن خواندن اوراد و ادعیهٔ خاص، با کاردی به نام برسم‌چین می‌بریدند» (یاحقی، ۱۳۸٦: ۲۰٦). در بعضی از هات‌ها مانند هات بیست و دوم و بیست و چهارم، هیزم و بخور برسم ستایش می‌شود. در هات دوم سراسر سخن از «زور» و «برسم» است. از بررسی این هات چنین برمی‌آید که «زور» و «برسم» از افزارهای اجرای مناسک در ستایش ایزدان هستند. «ای آذر اهورامزدا! با این زور و برسم خواستار ستایش تو و همهٔ آذرانم» (*اوستا*، یسنه، هات دوم).

«هذانئپتا» گیاه دیگری است که در هات سوم از آن سخن به میان می‌آید و ستایش آن توصیه می‌شود. این گیاه به‌درستی شناخته‌شده نیست و در توضیحات *اوستا* درباره آن آمده است که «گیاه خوش‌بوی ناشناخته‌ای است که بخور آن را برای خوش‌بو کردن خانه‌ها و زدودن بوی ناخوش و آلودگی مردار به کار می‌برده‌اند. در سنّت پارسیان هذانئپتا چوب درخت انار است» (*اوستا*، ۱۳۸۷: ۱۰۸۱). نباتات در متون دینی نیز اهمیت ویژه‌ای دارند. نخستین برخورد انسان و گیاه در آغاز آفرینش، هنگام برخورداری از شجرهٔ ممنوعه است. او با بهره‌مندی از میوهٔ این درخت از خاستگاه اصلی خود رانده می‌شود و به زمین هبوط می‌کند. از این‌رو شجرهٔ ممنوعه نخستین نمونهٔ «تابوی» بشر می‌شود. «تابو اصطلاحی است که با «نوعی تهدید و منع همراه است و تابو اساساً در منع‌ها و قیود تجلی می‌کند. اصطلاح «ترس مقدّس» خودمان در بیشتر موارد همان معنی تابو را می‌رساند» (فروید، ۱۳۵۱: ۳۵).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

درختانی چون «طوبی»، «سدرةالمنتهی» و «شجر اخضر» از دیگر درختان مقدّس هستند که در *قرآن کریم* نیز به آن‌ها اشاره شده است. شجر اخضر، درختی است که خدا وقتی موسی از او می‌خواهد خود را به او بنمایاند، در آن درخت متجلّی می‌شود. از آن‌جا که درخت تاب این حضور را ندارد، آتش می‌گیرد. سدرةالمنتهی درخت دیگری است که پیامبر در شب معراج از آن می‌گذرد و فراتر می‌رود و جبرئیل در کنار این درخت از پیامبر باز می‌ماند. طوبی نیز درختی در بهشت است که مطابق با عقاید شیعیان، مؤمنان در بهشت از آن بهره‌مند می‌شوند و شاخ و برگ آن سراسر بهشت را پوشانده است و انواع میوه از آن به دست می‌آید.

رستنی‌ها در باورهای عامیانه

آنچه در باورهای عوام از نباتات وجود دارد، در دو جنبهٔ علمی و اعتقادی بررسی‌پذیر است و هرکدام می‌تواند بازتابی از باورهای کهن باشد. نباتات از نظر علمی دارای خواص مختلفی هستند. بارزترین این خواص، خاصیت دارویی آن است که ارزش حیاتی بسیاری برای انسان دارد. گیاهان و درختان در پاک‌سازی هوا نیز تأثیر بسزایی دارند. آن‌ها با تبدیل دی‌اکسیدکربن به اکسیژن، انسان را در ادامهٔ حیات یاری می‌کنند. در اسطوره‌های ایرانی «هوم» نیز نقش درمان‌بخشی و دارویی و آلودگی‌زدایی دارد. باورهای اعتقادی دربارهٔ درخت نیز حایز اهمیت است. بازتاب تقدس و ستایش درختان در اساطیر، امروزه در بسیاری از اماکن مقدس آشکار است. بسیاری از مردم در کنار درختانی که در فرهنگ آن‌ها مقدس‌اند به نذر و نیاز می‌پردازند و گاه مو یا پارچه‌ای را به شاخه‌های آن می‌آویزند و از درختان مقدّس یاری می‌طلبند.

بسیاری از مردم ارزش حیات نباتات را با ارزش زندگی انسان‌ها برابر می‌دانند و نابودی نباتات را مانند نابودی موجودات عالم بالا می‌شمارند. برای نمونه شکسته‌شدن هر شاخهٔ درخت در فرهنگ مردم مانند شکسته‌شدن بال فرشتگان است. نمونهٔ این باور

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

را در آفریقای مرکزی می‌توان دید. آن‌ها قطع درخت را بدیمن می‌دانند، به گونه‌ای که ممکن است موجب مرگ رئیس قبیله یا خانوادهٔ او شود (ر.ک فریزر، ۱۳۸٤: ۱۵۵). در اندیشه‌های اسلامی تشیّع، داستان پیدایش گل خوش‌بوی محمّدی روایتی درخور توجّه است. دربارهٔ پیدایش این گل اعتقاد بر این است که در شب معراج از عرق حضرت رسول (ص) که به زمین ریخت گل سرخ رویید (آیدنلو، ۱۳۸٤: ۱۱۷). بی‌شک این باور، با روایت‌های اساطیری این‌همانی دارد. نمونهٔ تقدّس گیاهی را در میان مسیحیان نیز می‌توان دید. مسیحیان در عید کریسمس درخت سروی را تزئین می‌کنند تا عید را در کنار درخت همیشه‌سبز سرو بگذرانند. گاه اعتقاد دربارهٔ گیاهان به‌صورت ضرب‌المثل در میان عوام دیده می‌شود. برای نمونه می‌توان به مَثَل «مهر گیا داشتن» اشاره کرد. این ضرب‌المثل به مفهوم محبوب‌بودن نزد همه به کار می‌رود (دهخدا، ۱۳۵۲ /٤٦: ۲۱۱).

مشی و مشیانه

در اقوام ایرانی اعتقاد به تبار نباتی انسان دیده می‌شود. با مرگ کیومرث نطفهٔ او با سپندارمذ درمی‌آمیزد و چهل‌سال در دل زمین نگه‌داری می‌شود. مشی و مشیانه نمود دو جنسیت انسانی‌اند که به شکل گیاه ریواس از این نطفه می‌رویند. این دو به گونه‌ای در هم پیچیده شده‌اند که تشخیص جنسیت هیچ کدام ممکن نیست. پس از چندی با واردشدن جان در آن‌ها به هیئت انسان درمی‌آیند و حرکتی انسانی می‌یابند. از پیوند این دو، هشت همزاد به وجود می‌آید. نخستین جفت را به دلیل شدّت علاقه می‌خورند، امّا اورمزد میل به خوردن را از آنان می‌گیرد و به این ترتیب هفت جفت دیگر با هم ازدواج می‌کنند و نسل بشر از آن‌ها به وجود می‌آید (کریستن سن، ۱۳۸۳: هفده و هجده). روایت اساطیری مشی و مشیانه تأییدی بر باور تبار نباتی انسان است. این باور با اندکی تغییر در اساطیر ملل دیگر نیز دیده می‌شود. بعضی از اقوام آفریقایی آن‌گونه که

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

قبل از این اشاره شد از آن جمله‌اند. چینی‌ها نیز بازتابی از این اسطوره را در فرهنگ کهن خود دارند. در اساطیر چین آمده است نوزاد آدمی از تنهٔ درخت توت به دنیا آمد (کمبل، ۱۳۸۳: ۳۸۱).

تقدّس و پرستش درخت در شاهنامه

همهٔ پدیده‌های طبیعی در اساطیر مقدّس و دارای روح‌اند. دربارهٔ ذی‌روح بودن طبیعت آمده است: «حیوان و گیاه و انسان از نظر نیروی حیاتی در مقابل سایر عناصر طبیعی نیستند. یعنی همهٔ عناصر کمابیش ذی‌روح‌اند و عنصری از عناصر کاینات هرگز بی‌جان و غیر متحرّک نیست» (قرشی، ۱۳۸۰: ۱۲۹). درخت *شاهنامه* علاوه بر جنبهٔ تقدّس، دارای نمودهای مختلفی است. گاه درخت نقشی ایزدگونه ایفا می‌کند و صورت پیکرگردانی‌شدهٔ ایزدی است که خود در قالب شاهزاده یا پهلوان در *شاهنامه* حضور یافته است. بازتاب پرستش درخت و تقدّس آن در جای جای *شاهنامه* دیده می‌شود. برای نمونه سیمرغ در توصیه‌های خود به رستم در رویارویی با اسفندیار می‌گوید:

به زه کن کمان را و این چوب گز — بدین گونه پرورده در آب رز
ابر چشم او راست کن هر دو دست — چنان چون بود مردم گزپرست

(ج ٦، ص۲۹۹، ب۱۵-۱۳۱٤)

پرستش ویژهٔ ایزدانی است که با توانی فراانسانی، یاری‌کنندهٔ بشرند و او را در تنگناها حمایت می‌کنند. در این‌جا نیز به پرستش گز اشاره می‌شود. گز از درختان مقدّس *شاهنامه* و از نمادهای دین مهر است که تقدّس و پرستش آن از زبان سیمرغ بیان می‌شود. در این ابیات برداشتن هر دو دست به سوی بالا، می‌تواند نشان‌دهندهٔ حالت انسان در زمان پرستش و نیایش در برابر ایزد گز باشد.

با نگاهی عمیق‌تر به داستان رویارویی رستم و اسفندیار یعنی نبرد نمایندگان دین مهر و زردتشت می‌توان مدعی شد ژرف‌ساخت داستان از نبردی نباتی سخن می‌گوید. زیرا گز، نماد و از درختان مقدس آیین مهر است و از سویی اسفندیار در این داستان

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

به‌ویژه در پایان آن به سرو سهی که نماد آیین بهی است، مانند می‌شود. همچنین در پایان این ماجرا فردوسی از زبان اسفندیار (سرو سهی) عامل اصلی نابودی او را درخت گز معرفی می‌کند.

بی‌شک فردوسی از نقش پدیده‌های طبیعی و رستنی‌ها در اساطیر ایرانی و غیرایرانی آگاهی داشته است و به پیروزی درخت گز و آیین مهر بر آیین زردتشت اشاره می‌کند. در این داستان درخت گز که درخت مقدس و نماد دین مهری است بر اسفندیار یعنی سرو سهی که نماد آیین بهی است، برتری می‌یابد (ر.ک پورخالقی، ۱۳۸۷: ٦۹).

سیاوش ایزدنبات شاهنامه

داستان سیاوش، داستان تبار نباتی انسان و روییدن گیاه از خون انسان است که الیاده آن را این‌گونه توضیح می‌دهد: «زندگانی انسان باید کاملاً خاتمه یابد تا همهٔ امکانات خلاقیت یا تجلی‌اش پایان گیرند اما اگر ناگهان بر اثر وقوع فاجعهٔ قتل و پیشامد مرگ‌باری گسیخته شود می‌کوشد تا به شکلی دیگر به صورت گیاه و میوه و گل ادامه یابد» (الیاده، ۱۳۷٦: ۲۸۸). در این داستان ایزدنباتی سیاوش در صحنهٔ پایانی بهتر تجلّی می‌یابد. خون سیاوش تبار این ایزد را دوام می‌بخشد. از این رو افراسیاب در پی آن است که جایگاه کشتن سیاوش در زمینی شخی صورت گیرد که هیچ گیاهی در آن توان رشد نداشته باشد:

چنین گفت سالار توران سپاه — که ایدر کشیدش به یک سو ز راه
کنیدش به خنجر سر از تن جدا — به شخّی که هرگز نروید گیا
بریزید خونش بران گرم خاک — ممانید دیر و مدارید باک

(ج ۳، ص۱٤٦، ب۵-۲۲٤۳)

در جای دیگر آمده است:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

که این را به جایی بریدش که کس — نباشد ورا یار و فریادرس
سرش را ببرّید یک سر ز تن — تنش کرگسان را بپوشد کفن
بباید که خون سیاوش زمین — نبوید نروید گیا روز کین
(ج۳، ص۱۵۱، ب۵-۲۳۲۳)

ایزدگیاهی سیاوش از کلام افراسیاب آشکار است. افراسیاب آگاه است که خون سیاوش سبب رویش گیاهی برای کین‌خواهی او می‌شود. از این‌رو خون سیاوش نباید بر زمین بریزد. فرو رفتن خون سیاوش در زمین یادآور نگه‌داری نطفهٔ کیومرث در دل زمین و به وجود آمدن مشی و مشیانه به شکل ریواس است. ایزدگیاهی سیاوش از سخنان خود او نیز آشکار است:

سیاوش بنالید با کردگار — که ای برتر از گردش روزگار
یکی شاخ پیدا کن از تخم من — چو خورشید تابنده بر انجمن
که خواهد ازین دشمنان کین خویش — کند تازه در کشور آیین خویش
(ج۳، ص۲-۱۵۱، ب ۹-۲۳۲۷)

با مرگ سیاوش از درخت وجود او شاخی به وجود می‌آید که در شخصیت کیخسرو نمود می‌یابد و بازتاب تبار نباتی در باورهای اساطیری است:

کزان بیخ برکنده فرّخ درخت — ازین گونه شاخی برآورد سخت
ز شاه کیان، چشم بد دور باد — روان سیاوش پر از نور باد
همه خاک آن شارستان شاد شد — گیا بر چمن سرو آزاد شد
ز خاکی که خون سیاوش بخورد — به ابر اندر آمد درختی ز گرد
نگاریده بر برگ‌ها چهر او — همی بوی مشک آمد از مهر او
به دی مه نشان بهاران بدی — پرستشگه سوگواران بدی
(ج۳، ص۸-۱۶۷، ب٦٤-۲۵۵۹)

ابیات پراکندهٔ دیگری نیز وجود دارد که ایزدنباتی سیاوش و پدید آمدن درختی از وجود او را تأیید می‌کند. اغلب اساطیر خاستگاه مشترکی دارند. از این‌رو گاه با کمی

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

تغییر در اساطیر ملّت‌های دیگر نمود می‌یابند و می‌توان آن‌ها را منطبق بر یکدیگر دانست. در *شاهنامه* ردّپای اسطوره‌های ملل دیگر دیده می‌شود. اسطورهٔ «دموزی» سومری‌ها و «آدونیس» یونانی از اسطوره‌هایی هستند که با اسطورهٔ سیاوش مطابق است:

چو سالار ترکان به دل گفت من — به بیشی برآرم سر از انجمن
چنان شاهزاده جوان را بکشت — ندانست جز گنج و شمشیر پشت
هم از پشت او روشن کردگار — درختی برآورد یازان به بار

(ج۳، ص۲۰۳، ب۹۰-۳۰۸۸)

سیاوش بازتاب دموزی و آدونیس در اساطیر

شاهنامه اثری کهن و تجلّی‌گاه بسیاری از اساطیر است. برای نمونه بازتاب اسطورهٔ «دموزی» و «آدونیس» را می‌توان در داستان سیاوش یافت. مشترکات دو روایت تأییدی بر این موضوع است. بر اساس روایات اساطیری، «ایشتر» الههٔ آب و باران‌ساز است که باعث مرگ دموزی، ایزدنبات سومری، می‌شود. در داستان سیاوش نیز وجود شخصیت سودابه را می‌توان منطبق با ایشتر دانست؛ زیرا «بازسازی واژهٔ سودابه در *اوستا* می‌شود «سوته آپکه» یعنی «آب سودبخش» که ظاهراً صفتی برای الههٔ آب بوده است» (بهار، ۱۳۸۱: ۳۸۷). با تأمّل در این باره می‌توان دگردیسی ایشتر را در شخصیت سودابه دریافت. در اسطورهٔ دموزی، ایشتر سبب مرگ دموزی می‌شود و در اسطورهٔ سیاوش، سودابه این نقش را ایفا می‌کند. در حقیقت اصلی‌ترین عاملی که مقدّمهٔ رفتن سیاوش به توران و در نهایت کشته‌شدن او را فراهم می‌کند، سودابه است. سیاوش که شاهزاده‌ای محجوب است با عشق هوس‌آلود سودابه روبه‌رو می‌شود و برای رهایی از بدنامی به توران می‌رود و کشته می‌شود.

سیاوش در *شاهنامه* شاهزاده‌ای است که در دربار کاووس و افراسیاب در اوج حجب رفتار می‌کند. او با وجود امکانات دفاعی و توان بالا در برابر افراسیاب ایستادگی نمی‌کند. سیاوش شاهزادهٔ مظلوم *شاهنامه* به شمار می‌آید. در اسطورهٔ

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

دموزی، این ویژگی‌ها به ایزدنبات دموزی نسبت داده می‌شود. او با هیچ‌کس نبرد نمی‌کند و مظهر خدای معصومیّتِ شهید است (بهار، ۱۳۸۱: ۳۳۲). مرگ دو قهرمان در دو اسطوره نیز مشابه با یکدیگر است. عامل اصلی کشته‌شدن دموزی مانند سیاوش نزدیکان او هستند. در این اسطوره «ایناننا» همسر یا خواهر دموزی به دیوها اجازه می‌دهد تا دموزی را به عنوان جانشین او به جهان زیرین ببرند (ر.ک هوک، ۱۳۸۱: ۲۲). بدین ترتیب باید سیاوش *شاهنامه* را با دموزی یکی دانست.

نمونهٔ عشق‌ورزی سودابه به سیاوش و در نهایت کشته‌شدن سیاوش را در اسطوره‌های دیگر نیز می‌توان یافت. اسطورهٔ رام در اساطیر هند با سیاوش *شاهنامه* تطبیق‌پذیر است. رام «ایزدنبات است و محتملاً مادر ناتنی‌اش باعث می‌شود که او به سلطنت نرسد و از کشورش طرد شود، همان‌طور که سیاوش طرد شد و به توران رفت» (بهار، ۱۳۸۱: ۲٦٥).

شباهت‌های سیاوش *شاهنامه* با اساطیری چون اسطورهٔ «آدونیس» نیز مقایسه‌شدنی است. آدونیس در اساطیر یونانی الههٔ کشاورزی است و زیبایی خیره‌کننده‌ای دارد. مادر آدونیس «خود را به درختی مبدّل کرد و آدونیس از این درخت زاده شد و از زیبایی شگفت‌آوری بهره‌مند بود» (ژیران و دیگران، ۱۳۸٦: ۱٦۱). سیاوش، ایزدنبات *شاهنامه* نیز زیباترین شاهزادهٔ ایرانی است. زیبایی او چشم هر بیننده‌ای را خیره می‌کند:

شگفتی ز دیدار او خیره ماند　　برو بر همی نام یزدان بخواند

(ج۳، ص۱۲، ب۱۱۱)

سودابه نیز از زیبایی سیاوش متحیّر می‌شود:

ز ناگاه روی سیاوش بدید　　پر اندیشه گشت و دلش بردمید

(ج۳، ص۱٤، ب۱۳٥)

یونانی‌ها در اساطیر خود آدونیس را پسر «مورا» می‌دانستند و به‌عنوان ایزد گیاهان می‌پرستیدند. زیبایی شگفت‌آور او به‌گونه‌ای بود که «آفرودیته» خدای عشق، باروری و

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

ازدواج سخت بر او دل می‌بندد. آدونیس هنگام شکار به تعبیری به وسیلهٔ همسر آفرودیته بر فراز کوهی کشته می‌شود و از خون او شقایق می‌روید. آن‌چنان که از خون سیاوش پر سیاوشان رویید (دیکسون، ۱۳۸۵: ۲۳).

مراسم سوگ سیاوش در ایران و سوگواری زنان یونانی برای آدونیس از دیگر اشتراکات این دو اسطوره است. فنیقی‌ها تندیس‌هایی از آدونیس را آماده می‌کنند و گریان و سینه‌زنان گرد آن‌ها می‌چرخند و در نهایت اندوه‌اند (ر.ک ژیران و دیگران، ۱۳۸٦: ۱٦۳).

هوم

ایزد هوم در *اوستا* به هنگام معارفه با زرتشت نمود انسانی دارد و مردی نیک‌پیکر با جانی تابناک معرفی می‌شود. هوم در *شاهنامه* نیز در قالب مردی حاضر می‌شود که افراسیاب را به بند می‌کشد. آن‌گونه که از داستان آشکار است، او مردی یزدان‌پرست و عابد است که به لحاظ ظاهر و باطن ستوده شده است. هوم از نظر ظاهر، میان و اندامی پهلوانی دارد و روشنی باطن او به حدّی است که شایستگی فرّ را می‌یابد. هوم *شاهنامه* در بالای کوه، دور از مردم است و بر فراز کوه به عبادت می‌پردازد:

پرستار با فرّ و برز کیان — به هر کار با شاه بسته میان
پرستشگهش کوه بودی همه — ز شادی شده دور و دور از رمه
کجا نام این نامور هوم بود — پرستنده دور از بر و بوم بود
(ج ۵، ص ۳٦٦، ب ۲۱-۲۲۱۹)

بیامد به کردار شیر ژیان — ز پشمینه بگشاد گردی میان
(ج ۵، ص۳٦۷، ب ۲۲۳٤)

یکی جای دارم بدین تیغ کوه — پرستشگه بنده دور از گروه
(ج۵، ص ۳٦۹، ب ۲۲۳٤)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

آن‌چنان که در روایات اساطیری و هات‌های *اوستا* آمده است، هوم نیز در قالب ایزدگیاه اغلب بر ستیغ کوه‌ها و دور از مردم است: «حضور ایزدی او روی زمین در گیاه تقدیس‌شده‌ای که به طور طبیعی در کوه‌ها می‌روید، آشکار است» (دادور و منصوری، ۱۳۸۵: ۱۰۸). از دیگر ویژگی‌های هوم در اساطیر روحیهٔ ظلم‌ستیزی و مبارزه با نابکاران و ستمکاران است. در نیایش‌های هات نهم نیز از او خواسته می‌شود برای پیکار با اژدهای زرد سهمگین زهرآلود که پیروان راستی را از بین می‌برد، آماده شود. هوم *شاهنامه* نیز چنین ویژگی‌ای دارد. اگرچه او مردی عابد معرّفی می‌شود همانند شیر، جنگنده و مبارز است. به جای زنّار، کمند دارد و با همین کمند افراسیاب را که از صورت‌های اهریمنی *شاهنامه* است، گرفتار می‌کند. هوم در *اوستا* با فرمانروای ستمکار به مبارزه می‌پردازد. در *شاهنامه* نیز پس از اشاره به بیدادگری‌های افراسیاب او را به بند می‌کشد:

ز شاهان گیتی برادر که کشت — که شد نیز با پاک یزدان درشت
چو اغریرث و نوذر نامدار — سیاوش که بد در جهان، یادگار
(ج۵، ص۳٦۸، ب٦-۲۲٤۵)

هوم در اساطیر، ارزش والایی دارد. «هوم آسمانی را پسر اورمزد به شمار آورده‌اند» (دادور و منصوری، ۱۳۸۵: ۱۰۹). هوم نیرویی اهورایی است و از وظایف او مبارزه با نیروهای اهریمنی و نابودی آن‌هاست. او از بین برندهٔ اهریمن و نمودهای اوست. در *شاهنامه* نیز هوم خود را نابودکنندهٔ ریشهٔ ظلم در جهان معرّفی می‌کند:

همان گه گمان برد روشن دلم — که من بیخ کین از جهان بگسلم
(ج۵، ص۳۷۰، ب۲۲۷۱)

خدایان در اساطیر از آفریده‌های مینوی اورمزد به شمار می‌آیند که از همهٔ آفریده‌های مادّی او برترند. از این‌رو نیروی عقلی و جسمی خدایان فراانسانی است.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

هوم نیز از ایزدان تواناست که بازتاب برتری او در *شاهنامه* به‌خوبی مشهود است. کاووس در توصیف هوم چنین می‌گوید:

که دیدم رخ مرد یزدان‌پرست توانا و با دانش و زور دست

(ج۵، ص۳۷۱، ب۲۲۸۸)

هوم در *شاهنامه* از بودنی‌ها آگاه است. افراسیاب را نمی‌کشد؛ زیرا می‌داند مرگ او به دست کیخسرو است. آگاهی از آنچه باید بشود از ویژگی‌های ایزدی است. در پیش‌گویی هوم نشانی از افزارهای ستاره‌شناسی منجّمان نیست، بلکه با توان و دانش ایزدی از بودنی‌ها آگاه است:

سخن‌هات چون گلستان نو است ترا هوش بر دست کیخسرو است

(ج۵، ص۳۶۹، ب۲۲۵۵)

درمان‌بخشی هوم در شاهنامه

نخستین نمود درمان‌بخشی هوم در *شاهنامه* در تولد رستم دیده می‌شود. رودابه به دلیل بزرگی جثهٔ رستم نمی‌تواند او را به دنیا آورد، از این‌رو مرگ را در برابر خود می‌بیند. زال چاره را در احضار سیمرغ می‌داند. سیمرغ برای به دنیا آمدن رستم، دستور به شکافتن تهیگاه رودابه می‌دهد:

نخستین به می ماه را مست کن ز دل بیم و اندیشه را پست کن
بکافد تهیگاه سرو سهی نباشد مر او را ز درد آگهی
وزو بچهٔ شیر بیرون کشد همه پهلوی ماه در خون کشد
وز آن پس بدوز آن کجا کرد چاک ز دل دور کن ترس و تیمار و باک
گیاهی که گویمت با شیر و مشک بکوب و بکن هر سه در سایه خشک
بسا و برآلای بر خستگیش ببینی همان روز پیوستگیش
بدو مال از آن پس یکی پرّ من خجسته بود سایهٔ فرّ من

(ج۱، ص۸-۲۳۷، ب۹۸-۱۴۹۲)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

سیمرغ از گیاهی سخن می‌گوید که باید با شیر و مشک کوبیده شود؛ امّا نامی از آن گیاه برده نمی‌شود. با توجه به قراین موجود به نظر می‌رسد این گیاه همان هوم اساطیری است؛ نخست آن که با نیروی ماورایی خود قادر است بی‌درنگ و در همان روز زخم‌های رودابه را التیام بخشد. قرینهٔ دیگر آمیختن این گیاه با شیر و مشک و به وجود آمدن معجونی مینوی و معجزه‌گر است. هوم در اساطیر نیز ایزدگیاهی است که دربارهٔ آن آمده است: «از این گیاه که صورت نوعیه و مینوی آن، ایزد هوم است معجونی نیروبخش و دهندهٔ تندرستی می‌سازند» (رضی، ۱۳۷۹: ۲۷۹). آمیختگی این گیاه با شیر و مشک معجونی را به وجود می‌آورد که علاوه بر نیروبخشی خاصیّت درمان‌کنندگی دارد. درمان‌بخشی این گیاه به گونه‌ای شگفت و در مدتی بسیار کم انجام می‌گیرد. همچنین نام این گیاه را تنها سیمرغ می‌داند که دارای ویژگی‌های ماورایی است. خوردن می به همراه این معجون گیاهی نیز دلیل دیگری بر این ادعا است. در آیین مهر برای به دست آوردن معجونی حیات‌بخش هوم را با خون گاو قربانی‌شده می‌آمیزند و مراد از خون، مطابق با گزیده‌های *زادسپرم* همان می است (آیدنلو، ۱۳۸٦: ۹۵).

نوشداروی سهراب

نمود دیگر هوم در *شاهنامه* در داستان سهراب است که از آن با عنوان نوشدارو نام برده می‌شود:

پیامی زمن پیش کاووس بر — بگویش که ما را چه آمد به سر
به دشنه جگرگاه پور دلیر — دریدم که رستم مماناد دیر
گرت هیچ یادست کردار من — یکی رنجه کن دل به تیمار من
از آن نوشدارو که در گنج تست — کجا خستگان را کند تن‌درست
به نزدیک من با یکی جام می — سزد گر فرستی هم اکنون به پی

(ج۲، ص۲- ۲٤۱، ب۵-۹٦۱)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

نوشدارو به معنی داروی بی‌مرگی است که از پیشوند منفی‌ساز «اَ» و «نوش» به معنای مرگ ساخته می‌شود. با توجّه به ریشهٔ این کلمه، می‌توان به اهمیت نیروی معجزه‌آسای این دارو پی برد. به نظر می‌رسد این داروی دورکنندهٔ مرگ، همان هوم است که در *اوستا* نیز با این صفت ستوده شده است. «ای هوم، ای دوردارندهٔ مرگ... مرا تن‌درستی ارزانی دار و... جان مرا زندگی دیرپای ارزانی دار» (*اوستا*، یسنه، هات نهم). مطابق با نظریه‌ای دیگر در مورد ریشهٔ «نوشدارو» جزء دوم یعنی «دارو» در فارسی میانه زرتشتی (darug) و اوستایی (daraw) به معنی تنهٔ درخت است. به نظر می‌رسد واژهٔ «دار» در فارسی امروز، به معنی تنهٔ درخت نیز بازماندهٔ همین کلمه باشد. بنابراین درمان جراحت‌ها و بیماری‌ها به کمک رستنی‌ها و افشره‌هایی چون نوشدارو که در بسیاری از داستان‌های کهن نمود یافته است یادآور درمان‌بخشی هوم و افشرهٔ آن است (آیدنلو، ۱۳۸٦: ۹۲). نگه‌داری شدید کاووس از نوشدارو و خاصیّت درمان‌بخشی آن، دلیل بر ارزشمندی آن و تأییدی دیگر بر آن است که نوشداروی *شاهنامه*، افشرهٔ گیاه هوم است:

به گودرز گفت آن زمان پهلوان — کز ایدر برو زود روشن روان
پیامی ز من پیش کاووس بر — بگویش که ما را چه آمد به سر...
از آن نوشدارو که در گنج تست — کجا خستگان را کند تن‌درست
به نزدیک من با یکی جام می — سزد گر فرستی هم اکنون به پی

(ج ۲، ص۲-۲٤۱، ب ٥-۹٦۰)

اهمیت افشرهٔ هوم سبب شده است که نگه‌داری از آن به شکل ویژه‌ای صورت گیرد. از متن چنین برمی‌آید که نوشیدن افشرهٔ هوم سبب مستی می‌شده است. اگرچه این موضوع می‌تواند نشان‌دهندهٔ قدرت ماورایی هوم باشد، از سویی می‌توان احتمال داد افشرهٔ هوم به همراه مادهٔ دیگری چون «می» نوشیده می‌شده که قبل از این به آن اشاره شد و بیت واپسین تأییدی بر این مدّعاست.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

درمان‌بخشی هوم اساطیری

نمود دیگر هوم در داستان اسفندیار دیده می‌شود. رستم در جنگ با اسفندیار رویین‌تن زخم‌های بسیاری برمی‌دارد. زال که زخم‌های رستم را می‌بیند تنها راه چاره را حضور سیمرغ می‌داند:

یکی چاره دانم من این را گزین — که سیمرغ را یار خوانم برین
گر او باشدم زین سخن رهنمای — بماند به ما کشور و بوم و جای
(ج٦، ص٢٩٤، ب٦-١٢٣٥)

سیمرغ حاضر می‌شود و رستم را به شیوهٔ خاصی مداوا می‌کند:

نگه کرد مرغ اندر آن خستگی — بدید اندرو راه پیوستگی
ازو چار پیکان به بیرون کشید — به منقار از آن خستگی خون کشید
بر آن خستگی‌ها بمالید پر — هم اندر زمان گشت با زیب و فر
بدو گفت کاین خستگی‌ها ببند — همی باش یک چند دور از گزند
یکی پرّ من تر بگردان به شیر — بمال اندر آن خستگی‌های تیر
(ج٦، ص٢٩٦، ب٦٨-١٢٦٤)

همانندی جایگاه سیمرغ در *شاهنامه* و گیاه هوم در اساطیر، این مطلب را تأیید می‌کند که آنچه سیمرغ بر زخم‌های رستم می‌مالد، معجونی از گیاه درمان‌بخش هوم است. جایگاه سیمرغ بر فراز کوه البرز است. جایگاه هوم نیز برفراز همین کوه است. ازاین‌رو با توجه به خاصیت معجزه‌آسای هوم در درمان‌بخشی می‌توان گفت سیمرغ برای التیام‌بخشیدن زخم‌های رستم از هوم استفاده می‌کند. در اساطیر آمده است که پس از کوبیدن هوم، شیرهٔ آن را از صافی پشمینه‌ای می‌گذرانند، سپس افشرهٔ هوم را به خم‌هایی که در آن شیر و آب است می‌ریزند (ر.ک هینلز، ١٣٨٦: ٥٠). در *شاهنامه* نیز سیمرغ برای درمان رستم از شیر استفاده می‌کند. این مطلب به تأیید درمان‌بخشی سیمرغ با هوم کمک می‌کند. توضیح دیگر آن‌که در اساطیر «تن مادّی [زرتشت] را با هوم و شیر درآمیختند» (هینلز، ١٣٨٦: ١٤٣).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

شراب هوم

چنان‌که در *اوستا* آمده است، هوم گیاهی مقدّس و دورکنندهٔ مرگ است. شراب هوم نیز خاصیت غم‌زدایی و درمان‌بخشی دارد. وجود چنین خاصیتی در این گیاه اساطیری و مقدّس در *شاهنامه* نیز دیده می‌شود. دربارهٔ قدرت افشرهٔ هوم آمده است: نوشیدن آن «مستی نیایش معنوی را گاهی به نوعی بی‌خودی و مستی خطرناک مبدّل می‌کرد و موجب زدوخوردها و کشمکش‌ها و خودآزاری‌ها می‌شد و از این‌رو زرتشت نوشیدن آن را در جشن‌های مذهبی برای پیروان خود ممنوع کرد» (فره‌وشی، ۱۳۲٦: ۳٤). شراب هوم به سبب قدرت بالای آن در ایجاد حالت بی‌خودی در انسان موجب خودآزاری می‌شود. چنین تأثیراتی را در شرابِ *شاهنامه* نیز می‌توان یافت. شراب در *شاهنامه* به دو نوع پدیدار می‌شود، یکی شراب معمولی که از میوهٔ درخت تاک به دست می‌آید و باعث سرخوشی کوتاه‌مدّت می‌شود. نوع دیگر، شرابی است که قدرت غم‌زدایی زیادی دارد تا جایی که انسان را از مصیبت‌های بزرگ می‌رهاند. به نظر می‌رسد این همان شراب هوم است که در لحظات سنگین مصیبت به درمان اندوه پهلوانان و شاهان می‌پردازد.

نمونهٔ دیگر کاربرد هوم در داستان اسفندیار است. رستم به توصیه سیمرغ تیر گز را در شراب پرورش می‌دهد و سپس به چشم اسفندیار می‌زند. اگرچه پیشینیان برای شراب خاصیت دوگانه قائل بودند و در ادبیات باستانی ما و جهان شراب مادهٔ رمزآلودی بوده که خاصیت متعارض زندگی‌بخش و مرگ‌آور داشته است (اسلامی ندوشن، ۱۳۷٤: ۵۷)، در حقیقت در این داستان، این قدرت نیروبخشی افشرهٔ هوم است که سبب ایجاد نیروی برتر و شگفت‌آور در تیر رستم و مرگ اسفندیار رویین‌تن می‌گردد. این موضوع می‌تواند یادآور درمان نباتی هوم و افشرهٔ آن باشد. کاربرد دیگر شراب هوم در داستان تولّد رستم دیده می‌شود. «در فرهنگ ما ایرانیان روح‌بخشی و حیات‌آفرینی شراب می‌تواند بازمانده و رسوب باوری باشد که ایرانیان در

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

مورد هوم داشتند» (شمیسا، ۱۳۷٦: ۳۸). آن‌چه به رودابه داده می‌شود تا مست گردد، شراب هوم است که سبب بی‌هوشی رودابه می‌شود و این فرصت را در اختیار موبدان قرار می‌دهد تا پهلوی او را بشکافند:

بیاور یکی خنجر آب‌گون — یکی مرد بینادل پرفسون
نخستین به می ماه را مست کن — ز دل بیم و اندیشه را پست کن
بکافد تهیگاه سرو سهی — نباشد مر او را ز درد آگهی
(ج ۱، ص ۸-۲۳۷، ب ۳-۱٤۹۱)

هوش‌بری از مهم‌ترین ویژگی‌های افشرهٔ هوم است. نمونهٔ دیگر این ویژگی در هفت‌خان اسفندیار دیده می‌شود. اسفندیار برای آگاهی از خان‌ها و مراحل دشواری که در راه دارد به گرگسار شراب می‌دهد و گرگسار را از خود بی‌خود می‌کند و او خان بعدی را برای اسفندیار شرح می‌دهد:

سه جام می‌اش داد و پرسش گرفت — که اکنون چه گویی چه بینم شگفت
چنین گفت با نامور گرگسار — که ای نامور شیر دل شهریار
دگر منزلت شیری آید به جنگ — که با جنگ او برنتابد نهنگ
(ج٦، ص۱۷۲، ب٤-۱۰۲)

سه جام می لعل فامش بداد — چو آهرمن از جام می گشت شاد
بدو گفت کای مرد بدبخت خوار — که فردا چه پیش آورد روزگار
(ج٦، ص ۱۷۳، ب ۸-۱۲۷)

تبار درختی در شاهنامه

شخصیت‌های اصلی *شاهنامه* اغلب به گونه‌ای معرّفی می‌شوند که به نظر می‌رسد دارای تباری گیاهی هستند. گاه شخصیت‌های فرعی نیز به درختان و نباتات مانند می‌شوند. زیبایی آمیخته با مهر ایرج که آن را در ادوار بعد در وجود سیاوش نیز می‌توان دید و همچنین مظلومیت ایرج در برابر سلم و تور، می‌تواند یادآور درختان اساطیری آدونیس

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

و دموزی باشد. مظلومیت ایرج و پرهیز او از جنگ با سلم و تور بی‌شباهت به ویژگی‌های آدونیس نیست. مظلومیت او این‌گونه بیان می‌شود:

من ایران نخواهم نه خاور نه چین — نه شاهی نه گسترده روی زمین...
مرا تخت ایران اگر بود زیر — کنون گشتم از تاج و از تخت سیر
سپردم شما را کلاه و نگین — بدین روی با من مدارید کین
مرا با شما نیست ننگ و نبرد — روان را نباید برین رنجه کرد
زمانه نخواهم به آزارتان — اگر دور مانم ز دیدارتان
جز از کهتری نیست آیین من — مباد آز و گردن‌کشی دین من...
به خون برادر چه بندی کمر — چه سوزی دل پیرگشته پدر

(ج۱، ص۳-۱۰۲، ب۴۰۹-۳۹۲)

سلم و تور سر ایرج را می‌برند و ایرج هیچ‌گونه استقامتی در برابر دو برادر نمی‌کند. درختی بودن ایرج در هنگام مرگ او این گونه به تصویر درمی‌آید:

فرود آمد از پای سرو سهی — گسست آن کمرگاه شاهنشهی...
کنون خواه تاجش ده و خواه تخت — شد آن سایه گستر نیازی درخت

(ج۱، ص۱۰٤، ب۲۱-٤۱٤)

با کشته‌شدن ایرج، منوچهر شاخی است که از درخت وجود او می‌بالد و کین نیا را از سلم و تور می‌گیرد:

درختی که از کین ایرج برست — به خون برگ و بارش بخواهیم شست...
کنون زان درختی که دشمن بکند — برومند شاخی برآمد بلند

(ج۱، ص۱۵-۱۱٤، ب۸۷-۵۸٤)

فریدون، نیای منوچهر، بارها در قالب سرو ستوده می‌شود. همچنین در باورهای اساطیری، فرّ فریدون به وسیلهٔ گیاه به او انتقال می‌یابد و فرهمند می‌شود. فرّ «به بن بوتهٔ نی نشست و به میانجی شیر گاوی که آن نی را خورده بود به مادر فریدون و سرانجام به فریدون درآمیخت» (مقدّم، ۱۳۸۵: ٤۰-۳۹).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

نمونهٔ دیگر شخصیت درختی در *شاهنامه* را در وجود رودابه می‌توان شاهد بود. توصیف رودابه هنگام زادن رستم قابل تأمّل است. او رستم را که خود تنومندترین درخت *شاهنامه* است به دنیا می‌آورد:

بسی بر نیامد برین روزگار — که آزاده سرو اندر آمد به بار
بهار دل‌افروز پژمرده شد — دلش را غم و رنج بسپرده شد...
یکایک به دستان رسید آگهی — که پژمرده شد برگ سرو سهی...
چنین گفت با زال کین غم چراست — به چشم هژبر اندرون نم چراست
کزین سرو سیمین‌بر ماه‌روی — یکی نرّه شیر آید و نام جوی...
بکافد تهیگاه سرو سهی — نباشد مر او را ز درد آگهی
(ج۱، ص۸-۲۳۵، ب۱۴۹۳-۱۴۶۵)

زاده‌شدن رستم از رودابه که در قالب یکی از درختان *شاهنامه* درمی‌آید، یادآور زایشی اساطیری است و «خاطرهٔ ولادت آدونیس، خدای رستنی‌ها، را زنده می‌سازد که در آن آدونیس پس از ده ماه از میان شکاف تنهٔ درختی کهن‌سال به دنیا آمد» (پورخالقی چترودی، ۱۳۸۷: ۷۳). مادر آدونیس به شکل درختی درمی‌آید و آدونیس از شکاف درخت بیرون می‌آید. رستم نیز از سرو وجود رودابه زاده می‌شود.

چه اختر بد این از تو ای نیک‌بخت — چه باری ز شاخ کدامین درخت
(ج۱، ص۶۹، ب۳۱۷)

منوچهر شاخی از درخت تبار ایرج است:

کنون زان درختی که دشمن بکند — برومند شاخی برآمد بلند
(ج۱، ص۱۱۵، ب۵۸۷)

فرامرز در پاسخ ورازاد که نام او را می‌پرسد خود را از تبار درخت رستم معرّفی می‌کند:

فرامرز گفت ای گو شوربخت — منم بار آن خسروانی درخت
(ج۳، ص۱۷۴، ب۲۶۶۸)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

کیخسرو از تبار درخت سیاوش است:

همی‌گفت کـز دادگـر کردگـار درخت نو آمد، جهان را بـه بـار...
کزان بیخ برکنده فـرّخ درخـت ازین گونه شاخی بـرآورد سـخت
(ج۳، ص۱٦۷، ب۲۵۵۹-۲۵۵۱)

رستم نیز نو درختی از تبار زال سرو است:

وزین نو درختی که از پشت زال برآمد کنون برکشد شـاخ و یـال
(ج۱، ص۲٤۹، ب۱٦٤۹)

با به سر آمدن زمان کیقباد درخت وجودش پژمرده می‌شود و شاخ وجـود کـاووس طراوت می‌گیرد:

درخت برومند چـون شـد بلنـد گر آید ز گـردون بـرو بـر گزنـد
شود برگ پژمرده و بـیخ سـست سرش سوی پستی گراید نخـست
چو از جایگه بگسلد پای خویش به شاخ نوآیین دهد جای خویش
مر او را سپارد گل و برگ و باغ بهاری بـه کـردار روشـن چـراغ
اگر شاخ بد خیزد از بـیخ نیـک تو با شـاخ تنـدی میاغـاز ریـک
(ج۲، ص ۷٦، ب ۵-۱)

تقابل گز و سرو

گز و سرو از پرکاربردترین درختان *شاهنامه*اند. گـز، درختچـه‌ای اسـت کـه «بیـشتر در کنار رودها می‌روید. گـز بوتـهٔ محلّـی سیـستان اسـت و هـم‌اکنـون در آن منطقـه دیـده می‌شود... بعضی برای آن تقدّسی قائل شده‌اند. در کتاب‌های قدیم به سختی چوب گـز اشاره شده است و آن را یکی از چوب‌هایی می‌دانسته‌اند که برای سـاختن تیـر مناسـب بوده، خاصیت طبّی هم بـرای آن قائـل بـوده‌انـد» (شـعار و انـوری، ۱۳۷۲: ۳۲٤). نمـود اساطیری تیر گز در داستان رستم و اسفندیار آشکار است. در پی ناکامی رستم در برابر اسفندیار و احضار سیمرغ، سیمرغ به رستم می‌گوید:

برو رخـش رخـشنده را بـر نـشین یکـی خنجـر آبگـون برگـزین...

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

به رستم نمود آن زمـان راه خـشک همـی‌آمـد از بـاد او بـوی مـشک
بمالیـد بـر تـارکش پـرّ خـویش بفرمـود تـا رسـتم آمـدش پـیش
گزی دید بـر خـاک سـر بـر هـوا نشـست از بـرش مـرغ فرمـان‌روا
بدو گفت شاخی گـزین راسـت‌تـر سرش برترین و تـنش کاسـت‌تـر
بـدان گـز بـود هـوش اسـفندیار تو این چـوب را خوارمایـه مـدار
بر آتش مراین چوب را راست کـن نگه کـن یکـی نغـز پیکـان کهـن
بنـه پـرّ و پیکـان بـرو بـر نـشان نمـودم تـرا از گزنـدش نـشان
(ج٦، ص۲۹۸، ب۱۳۰٦-۱۲۹۱)

سیمرغ که صورتی از خدایان اساطیری است، درخت گز را عامل مـرگ اسـفندیار معرّفی می‌کند. به نظر می‌رسد رستم تنهـا وسـیله اسـت و آنچـه سـبب مـرگ اسـفندیار است، نیروی ایزدی نهفته در وجود این درخت است.

زمانه بَرَد راست آن را به چشم بدانگه که باشد دلت پـر ز خـشم
(ج٦، ص۲۹۹، ب۱۳۱٤)

تهمتن در این داستان پهلوانی سالخورده است که در برابر رویین‌تنی اسفندیار یارای ایستایی ندارد. در حقیقت این ایزدگیـاهِ گـز اسـت کـه در مقابـل اسـفندیار بـا جلـوه‌ای اساطیری و نیرویی فراانسانی حضور می‌یابد:

تهمتن گز اندر کمان راند زود بر آن سان که سیمرغ فرموده بود
بزد تیـر بـر چـشم اسـفندیار سیه شد جهان پـیش آن نامـدار
خم آورد بـالای سـرو سـهی ازو دور شـد دانـش و فرّهـی
(ج٦، ص۳۰٤، ب۱۳۸۹-۱۳۸۷)

در این‌جا ستیز درختان *شاهنامه* آشکار می‌شود. اسفندیار سروی است کـه در برابـر گز از پای درمی‌آید. سرو که نماد دین بهی است در مقابل گز ناکام می‌مانـد. «درخـت گز در *شاهنامه* نماد پیروزی آیین مهر بر آیین زردشت است به‌خصوص آن‌که در پایان این ماجرا سرو سهی که نماد آیین بهی است نگون‌سار می‌شود» (پورخـالقی چتـرودی،

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

۱۳۸۷: ٦۹). سخنان رستم با اسفندیار نشان از آن دارد که او نیز عامل مرگ خود را گز می‌داند:

به مردی مرا پور دستان نکشت نگه کن بدین گز که دارم به مشت
بدین چوب شد روزگارم به سر ز سیمرغ وز رستم چاره‌گر
(ج٦، ص۳۰۷، ب۹-۱٤۳۸)

کشته‌شدن اسفندیار از زاویه‌ای دیگر نیز درخور توجّه است؛ اسفندیار در مقابل عوامل طبیعی از پای در می‌آید. به نظر می‌رسد مجموعه‌ای از رستنی‌ها کمر به تباهی او می‌بندند. آن‌گونه که اشاره شد، اسفندیار خود نیز به تأثیر گز در نابودی‌اش اشاره می‌کند؛ امّا از جهتی باید دقت داشت که پروردن گز در آب رز نشان از پیوند گز با درخت رز دارد. در واقع آب رز نتیجهٔ درخت رز است. بنابراین جنگ اسفندیار نبرد با رستنی‌هاست.

چنار و شغاد

چنار در داستان شغاد دارای خردی انسانی است و در قالب اساطیری ظاهر می‌شود. رستم که در واپسین لحظات از نیرنگ نابرادر آگاه می‌گردد، از او می‌خواهد تا کمانی را همراه دو تیر به او دهد تا در برابر حملهٔ احتمالی شیران نخجیرگیر از خود دفاع کند. تهمتن بی‌درنگ کمان را به‌زه می‌کند. شغاد که از تیر رستم می‌ترسد درخت چنار کهن‌سالی را سپر خود می‌سازد؛ امّا به نظر می‌رسد چنار قصد حفاظت از شغاد بدسگال را ندارد. از این رو اجازه می‌دهد تا تیر رستم از او بگذرد و شغاد بداندیش کشته شود:

برادر ز تیرش بترسید سخت بیامد سپر کرد تن را درخت
درختی بدید از برابر چنار برو بر گذشته بسی روزگار
میانش تهی بار و برگش به جای نهان شد پسش مرد ناپاک رای
چو رستم چنان دید بفراخت دست چنان خسته از تیر بگشاد شست

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

درخت و برادر به هم بر بدوخت به هنگام رفتن دلش برفروخت
(ج٦، ص۳۳۳، ب۲۰٦-۲۰۲)

کیومرث نخستین تبار درخت

در اساطیر ایران باستان کیومرث نخستین انسان آفریده‌شده است. با مرگ او چهل‌سال نطفهٔ کیومرث در زمین نگه‌داری می‌شود. از نطفهٔ او مشی و مشیانه به شکل ریواس از زمین می‌رویند و پس از چندی به صورت انسان درمی‌آیند. دقّت در ریشهٔ واژهٔ کیومرث می‌تواند پیوند کیومرث و تبار گیاهی انسان را بهتر مشخص کند. اگرچه صاحب‌نظران بسیاری واژهٔ کیومرث را از دو جزءِ «گیو و گیه» به معنی «جان و زندگی» و «مرتن» که صفت و به معنی «درگذشتن» است می‌دانند (تبریزی، ۱۳٦۲: ۱۸۷۲)، «گیه» می‌تواند صورت پیشین «گیاه» و «مرث» یا «مرتن» صورتی از «مردم» باشد. مردم در اوستایی mašya/marəta در سانسکریت martiya/mārta و در فارسی باستان نیز به صورت martiya تغییر یافته است (طاووسی، ۱۳۷۲: ٦۸). با این توضیح کیومرث می‌تواند صورتی از «گیه مرتَ» به معنای گیاه‌مردم باشد که با اسطورهٔ پیدایش مشی و مشیانه از نطفهٔ او بی‌ارتباط نیست. همچنین با قبول این نظر، یکی انگاشتن مهرگیا با مشی و مشیانه که هر دو صورت درهم پیچیدهٔ زن و مردِ گیاهی هستند توجیه‌پذیر می‌گردد. پورداوود دراین باره می‌گوید: کیومرث از دو بخش «گیه» یا «گیمه» و «موتن» یا «مرته» یا «مرتنو» تشکیل شده است که بخش اول در زبان پهلوی به گیا یا گیاه تبدیل شده به معنی علف، گیاه و درخت کوچک و بخش دوم از ریشهٔ «مر» اوستایی است؛ همان واژه‌ای که «مرتوم» به معنی مردم، از تخمهٔ انسان و انسان در پهلوی از آن مشتق شده است. بنابراین می‌توان گفت «گیه مرتن» اوستایی و «کیومرث» پهلوی به معنای «گیاه مردم» یا «مردم گیاه» و مهر گیاه است (ر.ک پژوم شریعتی، ۱۳۷۸: ۱۱۷).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

درخت اهریمنی شاهنامه

تجلّی اهریمن بیشتر در نمودهای اهریمنی و خرفستران است. ضحاک از شخصیت‌های اهریمنی *شاهنامه* به شمار می‌رود و مارهایی که بر دوش او می‌رویند، چهرهٔ او را اهریمنی‌تر می‌کنند. او ظاهری نیمه‌حیوانی می‌یابد. ویژگی‌هایی که برای مارهای ضحاک بیان می‌شود مبین آن است که آن‌ها درختانی اهریمنی هستند:

دو مار سیه از دو کتفش برست غمی گشت و از هر سوی چاره جست
سرانجام ببرید هردو ز کفت سزد گر بمانی بدین در شگفت
(ج۱، ص۴۸، ب۵-۱۵۴)

کاربرد «بِرُست» برای پدیدارشدن مارهای دوش ضحاک و از سوی دیگر رشد دوبارهٔ مارها پس از بریدن آن‌ها، ویژگی‌هایی است که در رستنی‌ها دیده می‌شود.

تور، تقسیم جهان به وسیله فریدون را فریبی از سوی او می‌داند و به سلم چنین می‌گوید:

درختی است این خود نشانده به دست کجا آب او خون و برگش کبست
(ج۱، ص۹۳، ب۲۱۵)

ایرج از سلم و تور می‌خواهد درخت بدی را نکارند:

چو بستر ز خاک است و بالین ز خشت درختی چرا باید امروز کشت
که هر چند چرخ از برش بگذرد تنش خون خورد بار کین آورد
(ج۱، ص۹۸، ب۲۰-۳۱۹)

پیران دربارهٔ نادانی خود به رستم چنین می‌گوید:

بکشتم درختی به باغ اندرون که بارش کبست آمد و برگ خون
(ج۴، ص۲۲۱، ب۱۹۶)

درخت بلا از دیگر درختان اهریمنی است:

کسی کز گزافه سخن راند درخت بلا را بجنباند
(ج۵، ص۲۳، ب۲۵۵)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

در جای دیگر پیران به افراسیاب می‌گوید:

هم آن را همی خواستار آوری درخت بلا را به بار آوری

(ج۵، ص۳۱، ب۳۹۱)

در داستان هفت‌خان رستم آمده است:

همه دژ پر از نام اسفندیار درخت بلا حنظل آورد بار

(ج۶، ص۲۰۰، ب۵۹۸)

سرو کاشمر این‌همانی از پرسیه

نمونهٔ دیگر از تقدّس درخت در *شاهنامه* را در سرو کاشمر می‌توان دید. سرو کاشمر هدیه‌ای بهشتی است که زرتشت آن را بر در آتشکدهٔ آذربرزین‌مهر می‌کارد. بسیار بزرگ و ستبر است، پهنا و بلندی آن چهل ارش است و بر برگ‌های آن گواهی پذیرش دین بهی نوشته شده است. گشتاسب ایوانی بر گرد این درخت می‌سازد و تصویر بعضی از پادشاهان چون جمشید و فریدون را بر روی آن می‌نگارد. آن‌گاه پیک‌هایی را به کشورهای اطراف می‌فرستد تا به دیدن سرو کاشمر بیایند و از پندهای زرتشت بهره‌مند شوند. سرو کاشمر به صورت پرستشکده‌ای در می‌آید که دیوان در آن به بند کشیده می‌شوند:

نخست آذر مهر برزین نهاد به کشمر نگر تا چه آیین نهاد
یکی سرو آزاده بود از بهشت به پیش در آذر آن را بکشت
نبشتی بر زاد سرو سهی که پذرفت گشتاسپ دین بهی
چنان گشت آزاد سرو بلند که برگرد او برنگشتی کمند
چو بسیاربر گشت و بسیارشاخ بکرد از بر او یکی خوب کاخ
چهل رش به بالا و پهنا چهل نکرد از بنه اندرو آب و گل
دو ایوان برآورد از زرّ پاک زمینش ز سیم و ز عنبرش خاک
برو بر نگارید جمشید را پرستنده مر ماه و خورشید را
فریدونش را نیز با گاوسار بفرمود کردن بر آن‌جا نگار

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

همه مهتران را بـر آن‌جـا نگاشـت نگر تا چنان کامگاری کـه داشـت
فرسـتاد هرسـو بـه کـشور پیـام که چون سرو کشمر به گیتی کـدام
ز مینـو فرسـتاد زی مـن خـدای مرا گفت زین‌جـا بـه مینـو گـرای
کنون هرکه این پنـد مـن بـشنوید پیـاده سـوی سـرو کـشمر رویـد
در آیـین پیـشینیان منگریـد بـرین سـایهٔ سـروبن بگذریـد
پرستشکده گشت زان سان که پشت ببـست انـدرو دیـو را زردهـشت
بهـشتیش خـوان ار نـدانی همـی چرا سرو کـشمرش خـوانی همـی
چـرا کـش نخـوانی نهـال بهـشت که شاه کیانش بـه کـشمر بکـشت

(ج٦، ص۷۱-٦۹، ب۹۰-٦۵)

سرو کاشمر روایتی اساطیری است که در *شاهنامه* نیـز دیـده مـی‌شـود. ایـن روایـت کهن را می‌توان در اساطیر غیر ایرانی نیز یافت. در اساطیر مصر، توصـیف پرسـتش‌گـاه آفتاب در «هلیوپولیس» و درخت «پرسیه» با وصف سـرو کاشـمر و تـالار گرداگـرد آن هم‌خوانی دارد. در میان پرستش‌گـاه هلیوپـولیس درخـت بلنـدآوازه‌ای بـه نـام «پرسـیه» است. سروی که زرتشت آن را کاشته نیز در میان تالار کاشمر است. بر روی برگ‌های سرو مقدّس کاشمر نام گشتاسب و اندرزهایی برای راهنمایی او نوشـته شـده اسـت. بـر روی برگ‌های درخت پرسیه نیز نام فراعنهٔ مصر نگاشته شده بود. از واپسین ابیـات ایـن مجموعه چنین برمی‌آید که زرتشت ایوان کاشمر را محلّی برای بـه بنـد کـشیدن دیوهـا قرار داده است. در پرستشکدهٔ هلیوپولیس نیز مار غول‌آسایی به نام «آبپی» یا «آپونیز» در پای درخت پرسیه به بند کشیده می‌شود. همچنین بر دیوارهای ایوان کاشمر، تـصویری از پادشاهان ایرانی کشیده می‌شود. در پرستش‌گاه «هلیوپولیس» نیز نگاره‌هایی از شاهان ساخته شده است (ر.ک کویاجی، ۱۳۸۰: ٥٤). از قیـاس اسـطوره‌هـای سـرو کاشـمر بـا اسطورهٔ درخت پرسیه می‌توان به این‌همـانی آن دو پـی بـرد. در بـسیاری از ملـل کهـن، درخت به عنوان پدیده‌ای طبیعی پرستیده می‌شده و تقـدّس خاصـی نـزد اقـوام مختلـف داشته است.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

نتیجه‌گیری

رستنی‌ها از پدیده‌های مقدس زندگی بشرند و بشر ارتباط تنگاتنگی با این پدیده دارد. نمود اساطیری پرستش رستنی‌ها با اشارهٔ آشکار به پرستش درختچهٔ گز نمایان می‌شود. در باورهای اساطیری انسان و نبات یکی هستند و انسان، تباری نباتی می‌یابد که بازتاب آن را در شخصیت‌هایی چون سیاوش، فریدون و کیومرث نیز می‌توان یافت. تقدّس و نیروی فراانسانی رستنی‌ها در درختانی چون گز و شیرهٔ گیاهی هوم ـ نوش‌داروی *شاهنامه* ـ تجلی می‌یابد. هوم ایزدگیاه اساطیر ایرانی است که در *شاهنامه* به صورت مردی عابد حضور می‌یابد. بسیاری از ویژگی‌های هوم *شاهنامه* او را در قالب ایزدی توانا نمایان می‌کند. هوم که گاه در باورهای کهن ایرانیان و هندوها به صورت گیاه حضور می‌یابد در *شاهنامه* نیز در این قالب حاضر می‌شود و مطابق با آنچه در اساطیر آمده است افشرهٔ آن از خاصیت معجزه‌آسای مرگ‌زدایی برخوردار است و سبب تن‌درستی می‌شود. سرو کاشمر که زرتشت آن را در آتشکدهٔ آذربرزین‌مهر می‌کارد این‌همانی درخت پرسیه در پرستشکدهٔ هلیوپولیس و نمادی از تقدّس نباتی بین اقوام مختلف است. شباهت زایش، زندگی و مرگ سیاوش با دموزی و آدونیس مبیّن آگاهی فردوسی از پیوند اساطیر ایرانی و غیر ایرانی است.

منابع

اسلامی ندوشن، محمد علی (۱۳۷٤) *داستان داستان‌ها*. چاپ پنجم. تهران: آثار.

الیاده، میرچا (۱۳۷٦) *رساله‌ای در تاریخ ادیان*. ترجمهٔ جلال ستاری. چاپ دوم. تهران: سروش.

اوستا (۱۳۸۷) *کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی*. گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. چاپ دوازدهم. تهران: مروارید.

آیدنلو، سجاد (۱۳۸٦) *از اسطوره تا حماسه*. مشهد: جهاد دانشگاهی مشهد.

آیدنلو، سجاد (۱۳۷٤) «بن‌مایه‌های اساطیری روییدن گیاه از انسان و بازتاب آن درشاهنامه و ادب فارسی». *مجلهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*. شمارهٔ ۱۵۰.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

بهار، مهرداد (۱۳۸۱) *از اسطوره تا تاریخ*. گردآورنده ابوالقاسم اسماعیل‌پور. چاپ سوم. تهران: چشمه.

پارنیدر، جئوفری (۱۳۷٤) *اساطیر آفریقا*. ترجمهٔ محمّدحسین باجلان فرخی. تهران: اساطیر.

پژوم شریعتی، پرویز (۱۳۷۸) *داستان آفرینش و تاریخ پیشدادی و کیانی در باورهای کهن ایرانی*. تهران: هونام.

پورخالقی چترودی، مهدخت (۱۳۸۷) درخت *شاهنامه*. چاپ دوم. مشهد: آستان قدس رضوی.

تبریزی، محمّدحسین بن خلف (۱۳٦۲) *برهان قاطع*. به اهتمام محمّد معین. جلد سوم. چاپ پنجم. تهران: امیرکبیر.

دادور، ابوالقاسم و الهام منصوری (۱۳۸۵) *درآمدی بر اسطوره‌ها و نمادهای ایران و هند در عصر باستان*. تهران: کلهر.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۵۲) *لغت‌نامهٔ دهخدا*. زیر نظر محمّد معین و سیدجعفر شهیدی. تهران: سازمان لغت‌نامه.

دیکسون، کندی مایک (۱۳۸۵) *دانش‌نامهٔ اساطیر یونان و روم*. ترجمهٔ رقیه بهزادی. تهران: طهوری.

رضی، هاشم (۱۳۷۹) حکمت *خسروانی*. تهران: بهجت.

ژیران، فلیکس و دیگران (۱۳۸٦) *اساطیر آشور و بابل*. ترجمهٔ ابوالقاسم اسماعیل‌پور. چاپ سوم. تهران: کاروان.

شعار، جعفر و حسن انوری (۱۳۷۲) *رزم‌نامهٔ رستم و اسفندیار*. چاپ دوازدهم. تهران: قطره.

شمیسا، سیروس (۱۳۷٦) *طرح اصلی داستان رستم واسفندیار*. تهران: میترا.

طاووسی، محمود (۱۳٦۵) *واژه‌نامهٔ شایست و نشایست*. شیراز: دانشگاه شیراز.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۲) *شاهنامه فردوسی*. به کوشش سعید حمیدیان. چاپ ششم. تهران: قطره.

فروید، زیگموند (۱۳۵۱) *توتم و تابو*. ترجمهٔ محمّدعلی خنجی. چاپ دوم. تهران: طهوری.

فره‌وشی، بهرام (۱۳۲٦) *جهان فروری بخشی از فرهنگ ایران کهن*. تهران: دانشگاه تهران.

فریزر، جیمز جرج (۱۳۸٤) *شاخهٔ زرین*. ترجمهٔ کاظم فیروزمند. چاپ دوم. تهران: آگه.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]

قرشی، امان الله (۱۳۸۰) *آب و کوه در اساطیر هند و ایرانی*. تهران: هرمس.

کریستن سن، آرتور امانوئل (۱۳۸۳) *نخستین انسان و نخستین شهریار*. ترجمهٔ ژاله آموزگار و احمد تفضلی. چاپ دوم. تهران: چشمه.

کمبل، جوزف (۱۳۸۳) *اساطیر مشرق زمین*. ترجمهٔ علی بهرامی. تهران: جوانهٔ رشد.

کویاجی، جهانگیر کوروجی (۱۳۸۰) *بنیادهای اسطوره و حماسهٔ ایران*. ترجمهٔ جلیل دوستخواه. تهران: آگه.

گرین، میرانداجین (۱۳۸۲) *اسطوره‌های سلتی*. ترجمهٔ عباس مخبر. چاپ دوم. تهران: مرکز.

مرکلباخ، راینهولد (۱۳۸۷) *میترا، آیین و تاریخ*. ترجمهٔ توفیق گلی‌زاده . تهران: اختران.

مقدم، محمّد (۱۳۸۵) *جستاری دربارهٔ مهر و ناهید*. چاپ دوم. تهران: هیرمند.

واحددوست، مهوش (۱۳۸۷) *نهادینه‌های اساطیری در شاهنامهٔ فردوسی*. چاپ دوم. تهران: سروش.

هوک، ساموئل هنری (۱۳۸۱) *اساطیر خاورمیانه*. ترجمهٔ علی‌اصغر بهرامی و فرنگیس مزداپور. چاپ سوم. تهران: انجمن روشنگران و مطالعات زنان.

هینلز، جان راسل (۱۳۸٦) *شناخت اساطیر ایران*. ترجمهٔ ژاله آموزگار و احمد تفضلی. چاپ یازدهم. تهران: چشمه.

یاحقی، محمّدجعفر (۱۳۸٦) *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیّات فارسی*. تهران فرهنگ معاصر.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.67.16.8]